

«تمدن بزرگ» به روایت فریدون هویدا

۱۰ اسفند ۱۳۹۴ ساعت ۲۱:۰۰

فریدون هویدا برادر امیر عباس هویدا سیاستمداری بود که در دوره پهلوی به لطف صدارت برادرش به جاه و مقامی رسید و در چند سال آخر حکومت رژیم شاه سفارت ایران در سازمان ملل را برعهده داشت. او در کتاب خاطراتش موسوم به «سقوط شاه» می‌نویسد :

بعد از افزایش قیمت نفت، شاه چون احساس می‌کرد که با داشتن پول فراوان قادر به انجام هر کاری خواهد بود، به مرور حالتی به خود گرفت که گویی تبدیل به یکی از بزرگان دنیا شده است. در پی آن نیز گهگاه مدتی طولانی در خود فرو می‌رفت تا به آینده فکر کند و هر زمان که از آن حالت بیرون می‌آمد برنامه‌های جدیدی را طراحی می‌کرد. به این ترتیب بود که شاه در سال ۱۹۷۶ طرح «تمدن بزرگ» را ارائه داد و در توضیح آن هم نوشت: ... «تمدن بزرگ» یعنی تمدنی که در آن بهترین عناصر دانش و بینش بشری در راه تامین عالی‌ترین سطح زندگی مادی و معنوی برای همه افراد جامعه به کار گرفته شده باشد...»

در مجموع کتاب «به سوی تمدن بزرگ» نوعی بازگشائی عقده‌های درونی شاه و بازگویی مطالبی است که قبلاً بارها تکرار شده بود. از جمله آنها نیز باید اشاره کنم که وی در سال ۱۹۵۹ طی مصاحبه‌ای با روزنامه فیگارو چاپ پاریس گفته بود «شما به من ده سال فرصت دهید تا ایران را به یکی از قدرتهای بزرگ جهان تبدیل کنم» (۹ ژوئیه ۱۹۵۹ - فیگارو) توهنات عظمت گرایانه شاه به قدری او را از حقایق دور ساخته بود که حتی سازمان «سیا» در گزارش محرمانه‌ای در ۱۹۷۶ از او به عنوان مردی که «خطرات ناشی از عقده‌های خود بزرگ بینی او را تهدید می‌کند» یاد کرده بود. شاه آنچنان اسپر خیالبافی‌های خود بود که تا آخرین سال سلطنتش بازهم از تکرار این مطلب فروگذار نمی‌کرد که ایران را تا قبل از آغاز هزاره سوم جزء پنج قدرت صنعتی جهان در می‌آورد و کاری خواهد کرد که تمدن بزرگش برای جهان سوم و کشورهای غربی - که به عقیده وی در حال فروپاشی بودند - مدل قرار گیرد! ولی گرفتاری بزرگ شاه در راه رسیدن به تمدن بزرگ این بود که در جریان برنامه‌های صنعتی کردن ایران توازن اقتصادی کشور را به هم ریخت و اشتهای سیری ناپذیرش در خرید تسلیحات آنچنان درآمدهای نفت را بلعید که دیگر جایی برای امور تولیدی باقی نگذاشت.

شاه به صورتی کورکورانه عاشق افکار خود بود و افکار او هم آنقدر حالت ساده لوحانه داشت که گاه شکلی خطرناک به خود می‌گرفت تا جایی که بی هیچ دلیل قانع کننده‌ای تصور می‌کرد درآمد ایران روز به روز افزونتر خواهد شد و هرکس که استطاعت مالی داشته باشد انجام هر کاری برایش ممکن است.

سرعت رشد عقده‌های خود بزرگ بینی شاه او را به جایی کشانده بود که گاه افکار سخیف را به صورت بسیار جدی بیان می‌کرد.

او یک بار برای ضعیف نشان دادن نیروهای مخالف خود طی مصاحبه ای با نشریه «اخبار آمریکا و گزارشهای جهان» در باره آنها گفت «علت عمده ناراحتی و آشوبگری مخالفین من این است که دسترسی به وسایل تبلیغاتی ندارند...» - شماره مورخ ۲۲ مارس ۱۹۷۶

جالب اینجاست که شاه فلسفه سیاسی بخصوصی نیز از خود ابداع کرده بود که آن را یک بار به مردم ارائه داد و گفت «مارکسیستها دیگر ناامید شده‌اند و به لانه های خود خزیده اند» و نیز با وجودی که در مصاحبه با «مایک والاس» صریحاً گفته بود که: «محافل یهودی آمریکا به دلیل قدرت خود تمام مطبوعات و رسانه ها را تحت کنترل دارند» مع هذا خود را مصون و عاری از خطای کنترل رسانه ها در نظر افکار عمومی ایرانیان معرفی کرده بود (برنامه تلویزیونی موسوم به «۶۰ دقیقه» در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۶)

در باره مساله حقوق بشر هم شاه عقاید خاصی داشت که اصلاً منطبق با طرز فکر عمومی جهانیان نبود. او در سال ۱۹۷۶ موقفی که سر و صدای مربوط به تعداد تعداد زندانیان سیاسی مخالف رژیم در همه جا بلند شد طبق روال همیشگی خود از دریاچه محدود رویاهایش به این موضوع نگریست و ضمن نشنیده گرفتن همه گفته ها، مخالفان رژیم را مشتکی افراد خرابکار، تروریست، توطئه گر و اوباش لقب داد.

دیدگاههای شاه تا چند ماه قبل از سقوطش همواره به صورتی بود که گویی بین خود و حقیقت یک پرده آهنین کشیده باشد. او مسائل مملکت را صرفاً از ورای یک دریاچه محدود می نگریست و یا از طریق سخنان درباریان متملق و چاپلوس با رویدادهای کشور آشنا می شد. به همین دلیل بود که در سال ۱۹۷۶ توانست با رضایت خاطر فراوان اعلام کند که: فساد را در مملکت ریشه کن کرده است!

البته نمی توان گفت که دوری از واقعیتها فقط منحصر به شخص محمدرضاشاه بوده است. چون اکثر کسانی که دوران زمامداری شان طولانی می شود در اواخر کار به همین حالت در می آیند و به جایی می رسند که دیگر قادر به تشخیص ظاهر و باطن قضایا نیستند و آنقدر در جزئیات فرو می روند که اصل مطلب را فراموش می کنند.

به اعتقاد شاه اقتضای مقام سلطنت این بود که همواره از مردم فاصله بگیرد و اطلاعات مورد نیاز خود را صرفاً از طریق سرویسهای امنیتی به دست آورد. به همین جهت بود که او معمولاً اعتراضات علیه خود را دست کم می گرفت و با ناچیز شمردن گروههای مخالف رژیم، تصور می کرد همه چیز بر وفق مراد پیش می رود و مردم هم از اینکه پادشاهی چون او دارند واقعاً از ته دل خوشحالند! شاه به سرنوشت خود و اندیشه هایش چنان سرسختانه اعتقاد داشت که حتی از فرصتهای مناسب برای کنار آمدن با گروههای مخالف میانه رو نیز غافل ماند و فقط هنگامی به فکر مصالحه با آنها افتاد که دیگر خیلی دیر شده بود.

منبع: فریدون هویدا، سقوط شاه، انتشارات اطلاعات، ص ۱۵۵ تا ۱۵۹

منبع: دوران

